

<p> چراغ دل ز نور جان بر افروخت  ز فیضش خاک اقوم گشت گلشن  ز کاف و نون بیدار آورد کون  هزاران نقش بر لوح عدم زد  وزان دم شد سوید جان آدم  که تا دانست ازان اصل همه چیز  تفکر کرد با خود چیستم من  وز انجا باز بر عالم گذر کرد  چو واحد گشته در اعداد سا  که هم اندم که آمد باز پس شد  شدن چون بنگری جو را آمدن  همه یک چیز شد پنجهان و پید  یکی بسیار بسیار اندکی شد </p>	<p> بنام آنکه جانرا فکرت اموت  ز فضاش هر دو عالم گشت روشن  توانایی که در یک طرفه العین  چو قاف قدرش دم بر قلم زد  از ان دم گشت پیدا هر دو عالم  در آدم شد بیدار این عقل و تمیز  چو خود را دید یک شخص معین  ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد  جهان را دید امر اعتبار  جهان دام و خلق از یک نفس شد  ولی انجا که آمد شدن سینت  همس خویش را جع گشت آشنا  جهان دام و خلق را انجا یکی شد </p>
---	--